

خاطره



روژه‌مان را با خرمای نذری مادر سرباز عراقی باز کردیم

ماه رمضان به طور کامل فضای اردوگاه‌ها را تغییر می‌داد و شرایط تازه‌ای پیدا می‌کرد. عبدالمجید و رحمانیان از تغییر وضعیت اردوگاه‌ها در ماه مبارک رمضان می‌گوید.

■ ■ ■

باید با فرمانده عراقی که معمولاً سرهنگ بود، مذاکره می‌کردیم تا آشپزهای خودمان بتوانند برای سحر غذا بدهند. ارشد اردوگاه که از خودمان بود را برای مذاکره می‌فرستادیم که گاهی اوقات هم در خواستمان را نمی‌پذیرفتند. اگر پذیرفته می‌شد یکی دو ساعت بعد از افطار آشپزی را شروع می‌کردند و تا سحر مشغول بودند. در اردوگاه تکریت اجازه نمی‌دادند سحری داشته باشیم. همان سر شب وقتی می‌خواستند در را ببندند و آمار می‌گرفتند، ما غذای افطار و سحر را می‌گرفتیم، یکی آش بود که شوربا می‌گفتیم و یکی هم برنج بود که برای سحر می‌گذاشتیم. لای چند پتو غذاها را می‌پیچیدیم تا گرم بماند که خیلی هم گرم نمی‌ماند. هانوت به دک‌های که متصدی‌اش عراقی بود و بیرون اردوگاه و داخل پادگان قرار داشت، گفته می‌شد. در اسارت به ما ماهی یک و نیم دینار عراقی پول می‌دادند و ما می‌توانستیم با آن پول در ماه شکر بخیریم. شکر در اسارت کارایی زیادی داشت. اگر مهمان برایمان می‌آمد ما یک قاشق شکر را داخل آب می‌ریختیم و شربت می‌شد و تا پیرایی می‌کردیم. همچنین شکر کمی بنیه و قند خونمان را تأمین می‌کرد.

همیشه سحر یک لیوان آب شکر می‌خوردیم. گاهی نیز در خواست می‌کردیم برایمان خرما بیاورند. ماه رمضان بعضی اردوگاه‌ها فرماندهان عراقی خودشان روزه می‌گرفتند. سرهنگ ضیا یکی از آدم‌های متشرعی بود که در ماه رمضان زندان را هم تعطیل می‌کرد. خودش خرما برایمان می‌آورد و می‌گفت نمی‌خواهد پول بدهید.

در تکریت یکی از سربازان عراقی برایمان خرما می‌آورد و می‌گفت مادرم گفته اینها را به اسرا ندهید که روزه‌دار هستند و برایم دعا کنند تا حاجتم برآورده شود. مادرش این خرماها را نذر کرده و گفته بود اگر بخواهد دعای کسی مستجاب شود، دعای این اسرا مستجاب خواهد شد، چون چهار ویژگی دارند؛ مظلومند، اسیرند،

غریبند و چهارم روزه دارند.

حاج‌آقا ابوترابی هم در اتاق ما بود. وقتی سرباز روز اول خرما آورد، همه با تعجب به هم نگاه می‌کردیم و نمی‌دانستیم باید خرماها را بخوریم یا نه، چون همه خیلی رعایت حلال و حرام بودن مسائل و شبهه‌ناک بودنشان را می‌کردیم. به حاج‌آقا گفتیم که خرماها را بخوریم یا نه که ایشان فرمود خرماها را بخورید، چون آن شخص ناراحت می‌شود و مادرش حتماً انسان متدینی است که این حرف‌ها را گفته است.

در کنار چنین افرادی برخی نگهبان‌ها هم شلاق‌هایشان را در ماه رمضان برمی‌داشتند. معمولاً این مورد بیشتر اتفاق می‌افتاد. ما هم برای چنین مواقعی آمادگی روحی و مادی داشتیم.



خاطراتی از ماه رمضان آزادگان در دوران اسارت در گفت‌وگوی «جوان» با آزاده و نویسنده عبدالمجید رحمانیان

عید فطرهای دوران اسارت شکوه دیگری داشت



رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان

رحمانیان